

پژوهشنامه عرفان

دوفصلنامه علمی، سال دوازدهم،

شماره بیست و چهارم،

بهار و تابستان ۱۴۰۰،

صفحات ۲۰-۱

اندیشه عرفانی و نسبی گرایی اخلاقی

علیرضا آرام*

چکیده: در متن حاضر با روش توصیفی-تحلیلی، اعتبار نسبی گرایی اخلاقی را از منظر اندیشه عرفانی بررسی می‌کنیم. با تمرکز بر نسبی گرایی معرفتی و هنجاری، ابتدا به نظر می‌رسد درونی بودن تعالیم و تساهل در رفتار، عرفان را به تأیید نسبی گرایی اخلاقی متمایل می‌کند. اما با تحلیل مبانی، منابع و معیارهای معرفتی عرفان و با در نظر داشتن مراحل دشوار سلوک و به‌ویژه با ملاحظه سفر پایانی عارفان، پذیرش نگاه نخست را دشوار می‌یابیم. درنهایت به این نتیجه می‌رسیم که نقد تفسیر نسبی گرایانه از تأثیرات عرفان بر اخلاق، مسیری برای تثبیت اخلاق عرفانی، با دو وصف عینیت‌باوری معرفتی و فضیلت‌مداری هنجاری است. در وجه معرفتی، تصدیقات و تمایلات مشترک و فطری، امکان تشخیص امور سازگار و ناسازگار با هستی و آگاهی انسان را فراهم می‌سازد. در وجه هنجاری نیز، ضمن ملاحظه نفس الامر ارزش‌های اخلاقی، تعلیم متعلمان برحسب رتبه وجودی آنان تنظیم می‌شود و تا تحصیل فضیلت‌های اخلاقی پایدار ادامه می‌یابد.

کلیدواژه‌ها: اخلاق فضیلت، سلوک عملی، عرفان نظری، عینی گرایی اخلاقی، نسبی گرایی اخلاقی

e-mail: a.r.aram1359@gmail.com

* دکتری فلسفه اخلاق دانشگاه قم

مقاله علمی پژوهشی است. دریافت مقاله: ۱۳۹۸/۲/۲۹؛ پذیرش مقاله: ۱۳۹۸/۴/۱۲

مقدمه:

طرح بحث در باب رابطه اخلاق و اندیشه عرفانی می‌تواند از زوایای مختلفی ترسیم شود. توجه به دو جنبه نظری و عملی اخلاق و عرفان، سبب تعدد زوایا شده و گزینش فرضیه یا پرسشی خاص در این موضوع را به شاخ و برگ‌هایی تازه ضمیمه خواهد کرد. با این حال، به سبب اهمیت بحث نسبی‌گرایی در ابعاد مختلف فلسفه اخلاق و با نظر به آثاری که از حیث مبانی نظری و پیامدهای عملی در پی دارد، تأمل در رابطه اخلاق و عرفان را بر محور تبعات اندیشه عرفانی در ساحت اخلاق و با تمرکز بر بحث نسبی‌گرایی دنبال خواهیم کرد. در واقع پرسش این تحقیق بر مدار این تأمل به پیش می‌رود که از پی گزینش نگاه عرفانی در ساحت نظری و پس از فعلیت یافتن آن در سیره عملی، تعامل اندیشه عرفانی با قرائت‌های نسبی‌گرایانه از اخلاق به کدام نقطه خواهد رسید؟ به بیان کوتاه‌تر، پرسش اینجاست که آیا اندیشه عرفانی با نسبی‌گرایی اخلاقی سازگار است یا خیر؟

پیش از طرح تفصیلی بحث، ذکر دو نکته ضروری است:

اول. در حوزه اخلاق، تأمل ما معطوف به دو قسم نسبی‌گرایی معرفتی و هنجاری است. چرا که عرفان نظری به حوزه معرفتی ملحق شده و تبعات عملی این نظریه‌ریزی را با تعلیم مبانی هنجاری برای متعلمان، مقارن می‌یابیم. از این میان، آنچه به نسبی‌گرایی توصیفی اشتباه یافته و حاوی گزارش و مطالعه فرهنگی- روان‌شناختی در باب تفاوت‌های اخلاقی می‌باشد، از مدار بحث و تحلیل ما بیرون است. هرچند مورد اخیر نیز می‌تواند با مراجعه به تراجم عرفانی، زمینه تحقیقات آتی در باب روان‌شناسی اخلاق عرفانی باشد.

دوم. در میان تعدد مکاتب عرفانی و در مقام بررسی سویه‌ها و پیامدهای عملی عرفان، بر مکتب عرفان نظری جهان اسلام، با محوریت ابن عربی و شارحان آثار او، متمرکز خواهیم بود. اما به سبب اشتباه و اعتبار ابن عربی در عرفان، آنچه از کلمات او در موضوع مورد نظر مقاله استخراج کرده‌ایم را ذیل عنوان کلی‌تر اخلاق عرفانی- و در واقع تحلیل اخلاق از منظر اندیشه عرفانی- قرار می‌دهیم. در ادامه تلاش می‌کنیم دو محوری را که طبق پرسش این مقاله زمینه‌ساز قرائت نسبی‌گرایانه از اخلاق عرفانی هستند، بررسی نماییم. این دو محور را ذیل دو عنوان معرفتی و هنجاری مندرج خواهیم ساخت.

۱. زمینه معرفتی

در این بحث ابتدا قرائتی از اندیشه عرفانی را که به تأیید نسبی‌گرایی معرفتی در اخلاق منتهی می‌شود، تقریر کرده و در ادامه با استناد به متن آثار ابن عربی و شارحان او، تقریری عینی‌گرایانه را از معرفت اخلاقی ارائه خواهیم کرد.

۱.۱. درونی بودن تعالیم عارفان

اگر به اعتبار مباحث امروزی در حوزه فرااخلاق، موضوع معرفت‌شناسی اخلاق را تنقیح مطمئن‌ترین راه در جهت کسب باور اخلاقی صحیح بدانیم (Armstrong, 2006: 7)، می‌توان این پرسش را مطرح کرد که اندیشه عرفانی چه روشی را برای معرفت مطمئن اخلاقی ارائه می‌کند. البته پیداست که هر نوع موضع معرفت‌شناختی در حوزه اخلاق، وابسته به اخذ مبنایی معرفتی در معنای عام‌تر خواهد بود. از منظر معرفت‌شناختی عام، یکی از رایج‌ترین بیاناتی که در نقد مبانی فکری عارفان قابل طرح می‌باشد، شخصی بودن تعالیم آنان است. عارف به نقطه‌ای می‌رسد که جهان تصورات وی با عموم مردم متفاوت است؛ تا آن‌جا که در نگاه ابن عربی «عارف به ادراکات جدیدی از تصورات ناآشنا می‌آید» (مسائلی و عابدی، ۱۳۹۲: ۱۰۱). البته پیداست که این معرفت شخصی و درونی، تا زمانی که به عینیت و تصدیق همگانی نرسد و تفاهم را در مخرج مشترک آدمیان پدید نیاورد، می‌تواند به نسبی‌گرایی معرفتی متمایل شود.

اکنون می‌توان پرسید آیا این تصورات، آن‌جا که به گزاره‌ای زبانی تبدیل شوند، قابل تصدیق همگانی‌اند؟ اگر همگان از ادراک حسی این تصورات عاجزند، تصدیق همگانی آن چگونه ممکن خواهد بود؟ آیا جز خود عارف و حلقه مریدان او، راهی فراگیر برای راهیابی به این تصورات و سپس ارزیابی آن‌ها در دسترس است؟ هرچند در بخش دیگر همین متن، پاسخ این پرسش‌ها را از دستگاه معرفت‌شناختی ابن عربی استخراج خواهیم کرد، اما عجلتاً می‌توان همین برداشت از مسیر معرفت‌اندوزی عرفانی را تصدیقی به سود درون‌گرایی و شخصی‌انگاری معرفتی تلقی کرده و آموزه‌های معرفتی عارفان را مؤیدی به سود نسبی‌گرایان معرفتی کرد. درواقع عارف به این وصف شهرت یافته که تعالیم خود را سینه به سینه منتقل کرده و آن‌گاه که اثری در عمومیت بخشیدن به آموزه‌های خود تقریر می‌کند نیز همچنان مخاطبان را به تجربه شخصی فرامی‌خواند. این اشکال از آن‌رو برجسته‌تر می‌شود که عقل انسانی چندان محور التفات عارفان نبوده و آنان از مرکزیت دادن

به استدلال‌های رایج نزد اصحاب فلسفه و کلام عقلی خودداری ورزیده و مشی استدلالیون را لنگان و پایشان را چوبین نامیده‌اند.

براساس این گزارش، می‌توان این ادعا را تکرار کرد که اندیشه عرفانی از عینیت معرفتی گریخته و به‌سوی شخصی‌انگاری و درونی‌سازی تعالیم خود روی آورده است. پیداست که شخصی بودن تعالیم و گسترش آن در حیات شخصی و انفسی عارف، طریق گفت‌و شنود میان او و دیگری را دشوار ساخته و طریقت تنهایی و طرد دیگری را- با انکار عقول مردمان به‌مثابه معیاری در تصدیق معرفت- تسهیل خواهد ساخت. چرا که انحصار تعالیم در دنیای شخصی افراد، اگر معبری را برای ورود اذهان دیگر هموار نکند و قابلیت تصدیق همگانی را پدید نیاورد، تساوق «شخصی بودن تعالیم» با «نسبیت در معیار سنجش معرفت» را در پی خواهد داشت.

این همه می‌تواند با ورود به مباحث فرااخلاق، تأییدی به‌سود نسبی‌گرایان اخلاقی باشد. چرا که آنان نیز با نفی کلیات حقایق اخلاقی، به نفی امکان هم‌زمانی و همراهی عامه مردم در تصدیق گزاره‌های اخلاقی متمایل می‌شوند. بنابراین در این بیان، اندیشه عرفانی با نفی تصدیق‌پذیری عمومی نسبت به تعالیم معرفتی خود و با محدود ساختن معیار معرفتی به تجارب شخصی مریدان و با تأکید بر درونی بودن و اختصاصی بودن ارزش‌ها، راه را برای جولان آموزه‌های نسبی‌گرایان اخلاقی هموار کرده و حکمی دلخواه آنان را انشا می‌کند. در این تعلیم، عقل انسان و زبان او علیل و عاجز از آن است که مجلس و مسیر مشترکی را برای تعامل تدارک بیند؛ لذا رواست که هر کسی به‌سوی خویش رفته و خیر و شر را در وسعت و نسبت به جغرافیای زیستی، فرهنگی و تربیتی خاص خود تنقیح مناط کند.

۲.۱. معرفت شهودی و عینیت اخلاقی

در نقطه مقابل تقریر پیشین، می‌توان سخنانی را از ابن عربی و شارحان او نشان داد که بر استحکام مبانی معرفتی عرفان دلالت داشته و راه را برای شخصی‌انگاری معرفتی و انتساب آن به اندیشه عرفانی و نهایتاً استخراج نسبی‌گرایی اخلاقی از آن مسدود می‌سازد. با نظر به این تعالیم معرفت‌شناختی، این نتیجه قابل قبول است که از منظر ابن عربی و شارحان او معارف بشری قابل استناد به یافته‌های درونی انسان بوده و این درونیات به قدری میان آدمیان فراگیرند، که راه را برای قبول نسبی‌گرایی معرفتی در اخلاق مسدود می‌کنند.

همچنین مسیر تصحیح یافته‌های معرفتی انسان نیز طی فرایندی معین، که همان مسیر فعلیت یافتن حیات مطلوب انسانی است، ترسیم می‌شود. درواقع تشخیص خوب و بد و خیر شر، از راهی که ابن عربی پیشنهاد نموده امری همگانی است و ازاین‌رو معرفت‌شناسی عرفانی با نفی نسبی‌گرایی معرفتی در اخلاق، به‌سود عینی‌گرایی دلالت می‌کند. در دستگاه نظری ابن عربی، معرفت حاصل از شهود، با وجود آنکه ذی‌مراتب است و همه مراتب آن از اعتبار برخوردارند، اما تکرر صور شناختی را در پی ندارد. چرا که آدمی باید همه شعاع‌های نوری را که با مقامات و حالات و قوس صعود و نزول مرتبط است، طی کند و به مرکز نور برسد. درواقع همه شعاع‌های نور متصل به یک مرکزند و عارف در نهایت راه، به وحدت شناخت می‌رسد (جوادی و معظمی، ۱۳۸۶: ۱۰۳).

درحقیقت ابن عربی تکرر در فهم را به عنوان واقعیتی بیرونی و مسیری تمهیدی پذیرفته است، اما در نظام او مراتب عالی شناخت و امکان بیش‌تر دانستن در مسیر معرفت، مسیری هموار است. همچنان‌که عمومیت این نوع از آگاهی نیز از مضامین مورد توجه در دستگاه معرفتی ابن عربی است. به نحوی که می‌توان گفت مکاشفات عرفانی «واقعیتی وجودی و از سنخ آگاهی مستقیمی است که می‌تواند برای هر شخصی که از لحاظ باطنی مهیای آن باشد، حادث شود» (کاکایی و احمدی، ۱۳۸۷: ۴۵). ازطرف دیگر، تأکید اندیشه عرفانی بر عنصر خویشتن را نباید با انفسی بودن معرفت در معنایی معادل با نسبیت‌باوری معرفتی یکسان تلقی کرد. در مبانی نظری ابن عربی، «خود حقیقی» انسان به عنوان حقیقتی متعین و مقید، همان «من مطلق» یعنی حق تعالی است (لاریجانی و عزیزی، ۱۳۸۹: ۲۵). چرا که انسان مظهر حق و تجلی نفس رحمانی است. ازاین‌رو دستگاه شناخت‌شناسی عرفانی فاقد دلالت نسبی‌گرایانه بوده و بلکه براساس مبانی هستی‌شناختی معرفت، علم انسان به سبب صدور از حق تعالی، اصالتاً عین حق و حقیقت بوده و خطای معرفتی امری عارضی است.

در این نگاه، نقد عقل نیز معنایی متفاوت با تلقی نسبی‌گرایانه از حقیقت دارد. به روایت مندرج در مکتب ابن عربی، برای ارباب عقول علم اجمالی حاصل است، ولی اهل عرفان هر چیز را آن‌چنان که هست درمی‌یابند (حسن‌زاده آملی، ۱۳۸۴: ۱۵). در این دستگاه، همان تفاوت که در واجب و ممکن عیان می‌شود، در میان ممکنات نیز به حسب تفاوت در مراتب آنان بر قرار است (حسن‌زاده آملی، ۱۳۸۴: ۳۵). همچنین بنا به اتحاد عاقل و معقول، وقتی انسان دانش یافت، با دانش و علم که چشم جان

است عالم را می‌بیند، اسما و صفات الهی را مشاهده می‌کند و کتاب تدوینی و تکوینی او را می‌خواند (حسن‌زاده آملی، ۱۳۸۴: ۵). نکته جالب توجه اینکه در نظام فکری ابن عربی، عقل سلطان قواست، اما در عین حال مراحل بالاتر از عقل نیز وجود دارد (حسن‌زاده آملی، ۱۳۸۴: ۴۸۵). در واقع غرض از بیان حدود عقل این نیست که حکم عقل باطل است،^۱ بلکه مقصود بیان ارتقا به مقام بالاتر است (حسن‌زاده آملی، ۱۳۸۴: ۱۶).

ابن عربی در تقریر حدود عقل و محدودیت انسان در این حدود و نیز در مقام تنقیح فوائد این محدودیت بیان جالب توجهی دارد. وی می‌نویسد: «حدّ [منطقی] به ضبط صورت شیء پرداخته و تو را امکانی برای فاسد کردن این حدود نیست و چه غریزه‌ای والا تر از این عزت» (ابن عربی، ۱۹۶۶: ۱۸۵). او در یکی از مباحث طولانی خود در *فصوص الحکم*، به حکم عقل در موضوع بحث اشاره کرده و با قید «و الذی حکم به العقل الصحیح» (ابن عربی، ۱۹۶۶: ۱۸۵) مراد خود را بیان می‌کند.^۲ البته در مقام تطبیق اصطلاح‌شناسی عرفان و فلسفه می‌توان پذیرفت که آنچه «فیلسوف نفس ناطقه نامیده است، عارف آن را قلب می‌نامد» (آشتیانی، ۱۳۸۰: ۷۹۹) بنابراین باید توجه داشت که ابن عربی نقد عقل و محوریت بخشیدن به قلب را به معنی نسیت فهم و شخصی شدن شناخت ندانسته است.

ابن عربی در *فتوحات المکیه* علم را اشرف صفات دانسته و راه نجات انسان را در این می‌یابد که آدمی علم را حاکم بر نفس خود گرداند و تصرف در امور خود را بر مدار همین حکم قرار دهد و نهایتاً با تکرار در حاجت «رب زدنی علماً»، زیادت دائمی این علم را از خداوند مسئلت نماید (ابن عربی، ۲۰۱۱، ج ۳: ۳۵۲-۳۵۱). در عین حال، تعبیر مشهور «للمصیب أجران و للمخطی أجر واحد»^۳ -

که در علم اصول حاوی اعتراف به امکان خطا در اجتهاد است - در فصّ سلیمانی *فصوص* با عبارتی مشابه تکرار شده است (ابن عربی، ۱۹۹۶: ۱۵۶). این بیان نشان می‌دهد که ابن عربی در عین مستحکم دانستن منبع و فرآیند معرفت آدمی، امکان خطا را منتفی ندانسته و حتی مسیر جبران خطا را نیز در نظر داشته است. وی در بیان واپسین مرحله فهم در حیات آدمی به نقطه‌ای اشاره می‌کند که انسان با استمداد و اتصال به نفس رحمانی حضرت حق، واجد معرفت حقیقی می‌گردد. به بیان ابن عربی:

اگر این کشف حاصل شود که طبیعت عین نفس رحمان است، به آدمی خیر کثیر داده شده... از این رو امور را به صورت تام و با همان اصل و صورت‌شان می‌بیند (ابن عربی، ۱۹۶۶: ۱۸۷).

رکن‌الدین شیرازی در شرح خود بر فصوص، به نکته‌ای اشاره می‌کند که ضمن تشریح روایت عارف، تفاوت بیان اندیشه عرفانی و فلسفه را هم روایت می‌نماید. او می‌نویسد:

و اگر سائلی گوید که اطلاق لفظ صورة بر الله تعالی چگونه توان کرد؟ جواب گوئیم که به قول اهل ظاهر به مجاز؛ نه به حقیقت؛ که نزد ایشان اطلاق لفظ صورت به محسوسات کردن حقیقت است و به معقولات مجاز؛ اما به نزد این طایفه چون عالم باسره مظهر صورت الهی است مفصلاً، و انسان کامل مظهر صورت الهی است مجملاً، پس اطلاق آن اینجا پیش ایشان به حقیقت انسان کامل مظهر صورت الهی بود؛ و بر ماسواه به مجاز؛ و لا عندهم سوی (رکن‌الدین شیرازی، ۱۳۵۹: ۸۷-۸۶).

از بیان فوق می‌توان به این نتیجه رسید که اندیشه عرفانی درعین حال که با بیان خاص خود به وضع و تنقیح مصطلحاتی خاص پرداخته است، اما؛

اولاً. از بحث تطبیقی روی گردان نبوده و آماده است تا ضمن بیان منشأ و مضمون نگاه خود، تفاوت آن را با نظر اهل حکمت و فلسفه شرح دهد. این آدامادگی برای بحث - که شاخصه عرفان نظری است - خود گواهی است به سود شخصی نبودن علم و معرفت از منظر اندیشه عرفانی. درواقع عارف این استعداد را در تعالیم خود گنجانده که آن‌ها را در معرض داوری و تصدیق/ تکذیب همگان قرار دهد.

ثانیاً. در اندیشه عرفانی، انسان کامل در صورت خداوند معرفی می‌شود که این تعین اجمالی عارف به صورت حضرت حق، ضامن و معیاری برای صحت معارف عارف - به قدر وسع و طاق و مظهریت - است. درجایی که معرفت انسان اصالتاً از حق تعالی دریافت می‌شود، منحرف شدن معرفت از حقیقت، از منطبق شدن معرفت با حقیقت دشوارتر خواهد بود.

به تقریر و روایت جندی، انسان حلاً فاصل میان برزخ و حق تعالی و خط فاصل سایه و آفتاب است (جندی، ۱۳۶۱: ۸۰). این حله هستی‌شناختی، واجد کارکرد معرفت‌شناختی است که همان اعطای علم و امکان جبران خطا در علم، به مدد پیمودن مسیر رجعت به مبدأ و حرکت به سوی نور است. درحقیقت عارف از آنجاکه علم را اشراقی از جانب حضرت حق تلقی کرده، درعین قبول مراتب درک این علم، از تصدیق نسبی معرفت‌شناختی امتناع می‌ورزد. همچنین از حیث شناخت اخلاقی نیز دستگاه عرفانی بر محوریت من متعالی و قابلیت این من در تشخیص مسیر درست بازگشت به

اصل، تأکید دارد. در این نگاه، کثرات معتبره ناشی از تفاسیل، منافات با وحدت ذاتیه ندارد (آشتیانی، ۱۳۸۰: ۶۹۵). فهم و ادراک خوب و بد و گزینش مسیری درست در انتخاب اخلاقی نیز در سایه همین فهم ذی مراتب تنقیح خواهد شد. عارف درست می‌فهمد و در هر گام، فهم خود را خالص‌تر می‌سازد؛ تا با این معرفت پیراسته و منقح، منزلتی والا تر را طی کند.

هرچند در جای خود می‌توان پذیرفت که نقطه آغاز انتخاب اخلاقی و توضیح دلایل آن، علاوه بر اینکه به امیال و اهداف و مقاصد و ارزش‌های ما بستگی دارد، به چارچوب اخلاقی‌ای که در آن به مباحثه مشغولیم نیز وابسته است (Harman, 1996: 48). اما باید توجه داشت که اندیشه عرفانی بر یک چارچوب معرفتی و ارزش‌شناختی مشترک و متعالی انگشت نهاده است. این چارچوب مشترک، همان میل ظهورات برای بازگشت به منبع صدور است که البته با طی مسیر تربیتی معین، به فعلیت یافتن این رجعت منتهی خواهد شد. در فصّ موسوی فصوص، انداختن گهواره حضرت موسی به رود چنین تأویل می‌شود:^۴ «یعنی اشاره است به اینکه نفس انسانیه در تابوت بدن قرار گرفت و در یم علم انداخته شد تا بر فنون علم مستعلی شود [اشراف یابد]» (حسن‌زاده آملی، ۱۳۸۴: ۵۳۷). در نگاه ابن عربی انسان با استقرار در این جهان و با غواصی در دریای علمی که از جانب خداوند اشراق شده است، آماده پیمودن قوس صعود می‌گردد. البته پیداست که اطلاع از این مسیر بازگشت، معرفتی عینی و منطبق با واقعیت جهان هستی است. تخلّق به اخلاق مناسب این سلوک و معرفت به آن از لوازم همان علمی است که نفس آدمی باید در دریای آن تطهیر شود.

اکنون ضمن یادآوری دو اصطلاح در فلسفه اخلاق، می‌توان سخن نهایی ابن عربی را در باب معرفت اخلاقی تشریح کرد:

الف. عام‌گرایی اخلاقی (Moral Universalism) را چنین معنی می‌کنند که یک حقیقت اخلاقی واحد برای همه جوامع و در همه زمان‌ها وجود داد.

ب. مطلق‌گرایی اخلاقی (Moral Absolutism) هم به این معنا است که ضمن قبول عام‌گرایی در اخلاق، این قید هم اضافه می‌شود که هسته مرکزی همان حقیقت اخلاقی واحد، شامل مجموعه اصول و قواعدی است که تخصیص پذیر نیستند (Wong, 2006: XII).

با این توضیح، به این نتیجه می‌رسیم که معرفت اخلاقی در اندیشه عرفانی ابن عربی واجد هر دو وصف عموم و اطلاق است^۵ بدین معنا که:

اولاً. حقیقت مشترک اخلاقی در مظاهر وجود، همان رجعت آنان به اصل و منشأ و منبع صدور خود، با حرکت حیّی است (ابن عربی، ۱۹۶۶: ۲۰۳). با اطلاع از قوس صعود، درمی‌یابیم که این حقیقت مطلق بوده و همواره و در تمام شرایط (اعم از اوضاع مختلف زمانی و مکانی و تاریخی و جغرافیایی و...)، ثابت است.

ثانیاً. مسیر این رجعت و تخلّق نیز همان قوس صعود است؛ به نحوی که قواعد حاکم بر آن خطاب به همه افراد بوده و تخصیص‌پذیر نیست (ابن عربی، ۱۹۶۶: ۱۶۸) البته همچنان که در بیان رویکرد هنجاری عرفان ابن عربی خواهیم گفت، قواعد این مسیر اخلاقی، همان احکام و شرایع الهی است.

با بررسی وجه معرفتی رابطه عرفان با اخلاق، به تأمل در رابطه هنجاری این دو خواهیم پرداخت.

۲. زمینه هنجاری

در بحث از زمینه هنجاری نیز ابتدا به پرسشی رایج در باب رابطه اندیشه عرفانی و نسبی‌گرایی اخلاقی (در ساحت هنجاری و عملی) توجه کرده و در ادامه با استناد به تعالیم عملی عرفان، قرائتی قابل دفاع از رابطه اندیشه عرفانی و اخلاق هنجاری عرضه می‌کنیم.

۲.۱. صلح و پیامدگرایی

این نکته قابل ذکر است که به باور بعضی از فلاسفه و روانشناسان، نادیده گرفتن دیگری در مقام تعامل اخلاقی - حتی اگر وجود این دیگری را تصدیق کنیم - می‌تواند به معنای عیب و نقص در شخصیت فاعل اخلاقی باشد (Harman, 1996: 52). با این زمینه، فردگرایی عارفان و گریز آنان از اجتماع مردمان - که بحثی پردامنه در مورد آن‌هاست - می‌تواند به عنوان رفتاری ضد اخلاقی تفسیر شده و یا دست کم مدعایی به سود نسبی‌گرایی هنجاری تلقی شود. در این تقریر، عارف به قدری در خود فرو رفته و از ماسوی غفلت کرده که هرچند در رفع حوائج حیات از تصدیق حضور دیگران ناگزیر است، اما در مقام تعامل و همزیستی و نقش‌آفرینی اجتماعی، یا از اساس غایب میدان است و

یا در گوشه‌ای از صحنه به معاشرت اجباری با دیگران پرداخته و با کم‌ترین حاشیه و چالش، گذر روزگار را تماشا می‌کند. اگر این کنش منفعلانه را وجه غالب سلوک عارفان بدانیم، می‌توان نتیجه گرفت که در مقام اخذ موضعی هنجاری در اخلاق، عارف با نادیده انگاشتن حضور دیگری، که وجه جمع دو تقریر ضد اخلاقی و نسبی‌گرایانه از مواضع اوست، راه صلح و تکرر و سهل‌گیری را برمی‌گزیند. درواقع تلقی از عرفان به عنوان امری که متعلمان آن مسیر امنی را طی کرده و به مرام همگان خوشامد می‌گویند، می‌تواند راه را برای قبول نسبی‌گرایی هنجاری در اخلاق هموار کند. در این تفسیر، با استناد به مشرب عارفان می‌توان به این نقطه رسید که عارف هیچ عزمی برای دعوی علیه طریقت دیگران نداشته و در این رواق هستی با همگان در صلح و سلامت زیسته و مسامحه و تساهل را پیشه می‌کند.

نکته اخیر زمانی وضوح بیش‌تری می‌یابد که به نقد یاسپرس درباره فلوپین توجه کنیم. یاسپرس با اذعان به اینکه فلوپین پدر همه مکاتب عرفان نظری- یا به تعبیر مترجم اثر، «عرفان اندیشنده»- است، کل‌نگری فلوپین را به معنای نفی وقایع و اوصافی که به عیان شروری ویرانگرند، تعبیر می‌کند (یاسپرس، ۱۳۸۸: ۱۱۲). به درستی مشاهده کلیت این جهان و درگیر نشدن با جزئیات، تاجایی پیش می‌رود که حوادثی که قرار است مرز حیات و سلب حیات، پاکی و شرارت بشر یا زشت و زیبای روزگار باشند، به کلی مغفول مانده و در عوض کلماتی فاقد مصداق، توجیه‌گر صلح‌طلبی عارف و مجوزی بر استمرار خلوت او خواهند شد. قرائت اخیر از عرفان، گاه تا جایی توسعه می‌یابد که عرفان- و مشخصاً عرفان ابن عربی- به توجیه و کرنش در برابر ظلم زمانه متهم می‌شود. به بیان یکی از پژوهشگران پرکار عرفان و تصوف:

عرفانی که اکنون غالباً در ایران در محافل و در کتب و نشریات عرضه می‌شود... مجموعه بی‌نهایتی است از بازی با الفاظ که عارفانش می‌توانند ناظر قتل عام هزاران جوان و پیر باشند و بعد هم بگویند: «تجلی ذات احدیت بود در مقام اسم قهار!» و یا اگر تمام این مملکت ویران شود، خواهند گفت: «تعیّن اول بود که از مقام فیض قدسی به مقام فیض اقدس تنزل کرد!» (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۲: ۱۰۰-۹۹).

نقطه تلاقی این رویکرد هنجاری منتسب به عرفان ابن عربی، با مبنای معرفتی شخصی و درونی، جایی است که عارف می‌تواند این رفتار عافیت‌طلبانه را عین خردورزی و رندی به حساب آورد و

آن‌را کنشی مختص به مرام خود، که هرگز دعوی اطلاق و عموم را در آن ندارد، معرفی کند. رابطه این رأی با نسبی‌گرایی اخلاقی زمانی برجسته می‌شود که به یاد بیاوریم از نگاه نسبی‌گرایان، اساساً قید عقلانی بودن یا عقلانی نبودن نیز می‌تواند به وصف هنجاری متصف شود و نوعی داوری ارزشی و اخلاقی به حساب آید (Harman, 1996: 48). با این حساب، فرصتی برای عارف فراهم می‌شود که راه صلح با همگان و تأیید هر فرهنگ و مرام را ترجیح دهد. او حتی در باب توالی اعمال اینچینی خود و در مقام رفع داوری دیگران در باب صلح‌طلبی مفرط، می‌تواند این پاسخ را فراهم کند که نفس داوری کردن، برخاسته از تربیت فرهنگی خاص و فاقد شمول و اعتبار عمومی است. پیداست که این مبنای هنجاری اگر در باور فردی مستقر شود، در شباهتی چشمگیر با پیامدگرایی - آن هم از نوع فایده‌باورانه آن - خواهد بود. چرا که طبق این مبنا آنچه مهم است، زیستن کم‌هزینه و پربازده در این جهان است. یعنی همان مضمونی که با خوانشی رایج از واژه «رند»، به ذهن ما سرازیر می‌شود.

هرچند با تنقیح مبنا و منبع معرفت عرفانی، سست بودن این تفسیر از عرفان را بیان کردیم، اما در این بخش بررسی دقیق‌تر رویکرد هنجاری عارفان می‌تواند این تلقی نسبی‌گرایانه را از اساس منتفی سازد.

۲.۲. اصلاح و فضیلت‌گرایی

در نقطه مقابل تقریری که پیش‌تر از نگاه هنجاری مستند به عرفان ارائه شد، باید توجه داشت که: اولاً. عارف یک‌سره در حال صعود و ارتقا به رتبه‌ای بالاتر در سلوک باطنی خویش است و البته این سلوک منظم به برنامه‌ای معین هم نیاز دارد.

ثانیاً. عارف در واپسین سفر خود که طی آن از حق به خلق بازگشته تا دستگیر خلاق باشد، همان مسیر اصلاح و پیشرفت را برای انسان‌های دیگر هموار می‌سازد.

بنابراین اجمالاً و تفصیلاً می‌توان نشان داد که امکان پیشرفت در میان انسان‌ها و ضرورت به پیشرفت رساندن دیگران، نشانه‌ای است بر نفی نسبی‌گرایی اخلاقی. شواهد نشان می‌دهد غایت این پیشرفت نیز ارتقای ظرفیت و مرتبه وجودی انسان خواهد بود. این ارتقا، با معرفت به قوس صعود و با مندرج ساختن خود در این قوس فراهم می‌شود. در نگاه ابن عربی علاوه بر تفاوت در مراتب آدمیان، معیار رفتار درست و نادرست نیز ترسیم شده است. این دو موضوع را در دو بخش آتی

دنبال خواهیم کرد. در فراز نخست به تفاوت حالات و اختلاف در مراتب و فضایل اهل سلوک می‌پردازیم؛ که توجه به همین تفاوت گواه و بلکه دلیلی است در رد نسیت اخلاقی. چرا که نفس قبول مراتب و تمایل به مرتبه متعالی، اعتراف به حقیقتی خارج از من ذهنی و نفسانی را در تقدیر دارد. در فراز دوم نیز معیارهای رفتار درست را تنقیح می‌کنیم که همین توجه به رفتار درست، مستندی خواهد بود به ضرر نسبی‌گرایان. چرا که اصرار بر درست بودن هر رفتار خاص، نافی صلح طلبی مطلق بوده و مرز هنجار صحیح را پررنگ می‌نماید.

۱.۲.۲. تفاوت حالات و تفاضل میان مظاهر

عارف چشم‌انداز هنجاری خود را با رتبه خود در قوس صعود مساوق می‌یابد. در این قوس، حقیقت انسان کامل دارای جمیع مظاهر و جامع جمیع مراتب است (حسن‌زاده، ۱۳۸۴: ۵۳۳). انسان به حسب صعود به مرحله‌ای می‌رسد که با نفس رحمانی اتحاد وجودی پیدا می‌کند و جمیع کمالات وجودیه و نوریۀ دار هستی به منزله اعضا و جوارح وی می‌شوند (حسن‌زاده آملی، ۱۳۸۴: ۵۳۲). نفس رحمانی و طبیعت به حسب وجود، شیء واحدند و تفاوت آنان به اعتبار است (حسن‌زاده آملی، ۱۳۸۴: ۳۶۳). اما باید توجه داشت که «نفس اعدل امزجه که نفس مکفیه است به حسب صعود و ارتقای درجات و اعتلای مقامات، عدیل صادر اول می‌گردد» (حسن‌زاده آملی، ۱۳۸۴: ۵۳۲). و چون مزاج انسان صلاحیت دارد که وحدت اعتدالی قلبیه ساکنه مطمئنه از میل‌های انحرافی در او ظاهر شود و دیگر مزاج‌ها را این قابلیت نیست، پس این وحدت اعتدالی به این نکته لطیف، محل قرب و سکنه کمال رب و ظهور اوست (حسن‌زاده آملی، ۱۳۸۴: ۵۳۷). درعین حال به باور عارفان هیچ مقامی در نشئه عنصری ساکن نبوده و در دو آن به یک حال نیست (حسن‌زاده آملی، ۱۳۸۴: ۳۰).

بنابراین در عین تفاوت حالات انسان‌ها در این عالم، تفاضل خلق و خلق در میان انسان‌ها برقرار بوده و در این میان اعتدال مزاج در انسان کامل، وجه امتیاز اوست (حسن‌زاده آملی، ۱۳۸۴: ۳۸۷). درواقع عارف معتقد است که ذوات ما به حسب وجود عین ذات حق است و مغایرتی میان این دو نیست، الا به تعین و اطلاق (حسن‌زاده آملی، ۱۳۸۴: ۴۵). اما انسان کامل مظهر تامۀ ذات حق بوده و سالکان طریق به حسب تفاوت در مرتبه، در رتبه‌های بعدی قرار دارند. براساس همین منازل مترتب، سعادت انسان‌ها نیز متفاوت و دارای مراتب است (حسن‌زاده آملی، ۱۳۸۴: ۴۱۶).

ابن عربی در فصّ عیسوی به تقابلی که مقتضای طبیعت است، اشاره می‌کند (ابن عربی، ۱۹۶۶: ۱۴۴). باید دانست که همین تضاد، مقتضای این بوده که عالم به تقابل اسما اداره می‌شود، چرا که علت نیز به فاعلیت خود مقتضای تقابل است (حسن‌زاده آملی، ۱۳۸۴: ۳۶۶). جندی در تقریر مقام و مرتبه عیسوی و در تشریح حکمتی که عیسی بدان مسمی یافته بر این نکته تأکید می‌کند که مهبط طیب و طاهری که عیسی در آن تکوین یافت موجب این شد که این کلمه منزّه از آن باشد که به مرتبه‌ای جزئیّه از مراتب اسما تعین یابد (جندی، ۱۳۶۱: ۴۹۷). براین اساس، این پیامبر الهی با تنزه از آثار طبیعه که سایر ارواح بشری بدان صورت یافته‌اند، متمایز گردیده و از همین روست که وی با اتصاف به حکمت نبویه، پیش از آغاز نبوت، در گهواره از نبوت خویش سخن گفته است (جندی، ۱۳۶۱: ۴۹۵). بیان جندی در باب «مرتبه‌ای جزئیّه از اسماء» به روشنی تفاوت میان آدمیان را نشان داده و با این گفتار صریح، ضمن دعوت ضمنی از انسان برای والا ساختن همت خود، به دلالت مفهوم مخالف نیز گواهی است بر ردّ تکثرگرایی هنجاری در عرفان. اگر مراتب اسما تا آنجا مختلف است که به تفاوت در مهبط نزول و تفاضل در تسمیه و حیات منتهی می‌گردد، پیداست که نمی‌توان همه هستی را در یک رتبه گنجانده و از تفاوت در مظاهر چشم پوشید.

در تأیید همین کلام است که قونوی در فکّ فصّ عیسوی می‌نویسد:

بدان که جمیع موجودات از حیث شرف و خست و نقص و کمال دارای درجاتی متفاوت‌اند. از این رو هر موجود که واسطه میان او و موجدش کم‌تر، یا مرتبه‌اش بالاتر و احکام کثرت امکانیه‌اش اندک و نسبتش با حضرت وحدانیّه الهیه استوار باشد، از حیث تقرب به حیث وحدانیّه حق شریف‌تر و تمام‌تر است (قونوی، ۱۳۷۱: ۲۶۳).

او در مفتاح الغیب، اصحاب سلوک را نیز به حسب سیر و مقام و عنایت حق تعالی به آنان، در طبقات مختلفی رتبه‌بندی می‌کند که کمال هر مرتبه آغازی است برای مرتبه بعد (فناری، ۱۴۱۶: ۱۱۴). از همین روست که در مکتب ابن عربی آن کسی که هنوز به سفر نرفته در جهان کثرات اسیر است و متقابلاً آنکه تنها در میانه راه مانده و در سفر نخست مستقر گردیده، از دیدن کثرات عاجز است (فاضلی، ۱۳۸۵: ۱۷۵). اما آنکه بر سیل حکمت طی طریق می‌کند، در عین اطلاع از عینیت ذاتی حق و تجلیات او، تفاوت فعلیت را و مراتب جزئیّه اسما را و مراتب مختلفه ظهورات را در نظر دارد. اینجاست که ابن عربی به امکان کسب کمال تا زمان استمرار حیات اشاره کرده و می‌نویسد: «تا آن

زمان که انسان از حیات برخوردار باشد چشم امید به کمالی که برای آن خلق شده باقی است» (این عربی، ۱۹۶۶: ۱۶۸).

ابن عربی در *مواقع النجوم* به کارکرد دوگانه نفس که به سبب آن اگر از پس جهاد با نفس و تربیت او بر نیایی کارکرد اماره بالسوء آن تقویت خواهد شد، اشاره می‌کند (ابن عربی، ۱۳۹۱: ۱۰۲). اما همین نفس با التفات به موقعیت خویش «بهترین طریق از برای رسیدن به معنای اتحاد نفوس کلیه و عقول طولیه و عرضیه و مراتب برزخیه و حقایق موجود در عالم شهادت با اصل وجود حقیقی صرف است در موطن کثرت در وحدت و موطن وحدت در کثرت» (آشتیانی، ۱۳۸۰: ۸۴۹). درخصوص عامل انگیزشی نفس برای پذیرش بهترین هنجار و پیمودن مناسب‌ترین راه، نگاه جالب توجهی را در مکتب ابن عربی می‌یابیم. این نگاه در کلام محقق برجسته عرفان، چنین تقریر شده است:

منشأ بیداری نفس، تابش نور حق در آن بر اسم «هادی» می‌باشد. بعد از شعور به نور فطرت، به امثال امر خداوند قیام می‌نماید. حواس نفس متوجه وحدت می‌شود و از ابواب متفرقه و ارباب متکثره منشبت بالله واحد قهار می‌شود و... کم‌کم نور قلبی و سلطان مقام یقین، غلبه بر قوای نموده و حالت اطمینانی به نفس دست می‌دهد و به واسطه اطمینان به حق و رجوع به خیرات و اعراض از قوای حیوانی نفس، به مقتضای رجوع به حق، مطمئن می‌گردد و استعداد آن به کلمات لایق، کامل می‌گردد و صفاء نفس، باعث ظهور انوار الهی و تجلی کمالات ربانی و ظهور سلطنت حق گردیده و به مقام قلب می‌رسد (آشتیانی، ۱۳۸۰: ۸۰۲-۸۰۱).

این بیان نشان می‌دهد که نفس آدمی از پی اشعار و معرفت (خواه آن را به‌نحو اکتسابی تقریر کنیم یا فطرت آدمی را در آن دخیل بدانیم)، به سمت بهترین مسیر مایل شده و البته این میل تا منازل متعالی استمرار خواهد داشت. بنابراین مسیر سعادت انسان‌ها در عین تعیین و تشخیص، واجد مراتب مختلف است و البته عارف نیز به لزوم طی این مسیر و ضرورت بهتر شدن در همین مسیر توجه دارد.

۲،۲،۲. شریعت به مثابه معیار عمل اخلاقی

در مورد معیار خوب و بد در حیات آدمی نیز ابن عربی بیان جالب توجهی دارد. در فصل یونسی به این نکته توجه شده است که امر مذموم به حکم شرع تعین یافته و البته این تعین حکم، به سبب حکمتی است که به عنایت الهی، نصیب مختارین خداوند می‌گردد.^۶

به باور ابن عربی، هیچ امری مذموم نیست مگر آنکه شرع آن را مذموم نماید و البته ذم شرع نیز به سبب حکمتی است که خدا و هر که خدای به او علم بخشیده به آن آگاه‌اند (ابن عربی، ۱۹۶۶: ۱۶۸). و به بیان خواجه پارسا، طریق الله همان صراط مستقیم و جامع جمیع طرق اسمای الهی است (خواجه پارسا، ۱۳۶۶: ۲۳۳). خوارزمی نیز در شرح حکمت حکم خداوند در باب انسان‌ها می‌نویسد:

حضرت الهی هیچ احدی را اعطا نمی‌کند مگر به حسب اقتضای حقیقتش و به قدر طلب او از حضرت و اهل ظاهر اعتقاد کرده‌اند که حق سبحانه و تعالی «فعال ما یشاء» است در ازل با قطع نظر از حکمت و «فعال ما یرید» است در ابد با قطع نظر از مراعات حکمت (خوارزمی، ۱۳۷۹: ۲۳۲).

درواقع سرّ انحصار حقایق اعمال و اخلاقیات به حکم شرع از این مبنای هستی‌شناسانه برداشت می‌شود که اساساً حدّ و حدود همه تعینات و مظاهر، با تجلّی لسانی یا همان انشائات تشریعی حضرت حق قابل شناخت است. زیرا از آنجاکه حق حدّ محدودات است و هیچ مظهری حدّ او نیست، این بیان در مکتب ابن عربی تثبیت می‌شود که «همه چیز به او شناخته شود و او به هیچ چیز شناخته نشود» (خواجه پارسا، ۱۳۶۶: ۱۰۷). نکته تکمیلی اینکه تعدد شرایع یا تعدد احکام در شریعت واحد به حسب احوال و اوقات، نافی این حکم نیست که همگی در نفس الامر و به حسب تکوین تحت حکم واحد قرار دارند (حسن‌زاده آملی، ۱۳۸۴: ۵۴۹). در این نگاه، مخالفت با امر تشریعی ممکن است، اما با امر تشریعی نمی‌توان به تقابل برخاست (حسن‌زاده آملی، ۱۳۸۴: ۴۱۵). سرّ تفاوت مراتب آدمیان نیز در تبعیت آنان از شریعت و درواقع طی مقام تشخیص آنان در تطبیق شریعت با تکوین معنی می‌یابد.

ابن عربی در *مواقع النجوم* به باور غلطی اشاره می‌کند که به زعم قائلان، انسان به سبب ابتلا به بلا ارتقای مقام خواهد یافت. وی با نفی این تلقی، تأکید می‌کند که هرگونه نیل به مقامات عالیّه، تنها مشروط به اعمال انسان خواهد بود (ابن عربی، ۱۳۹۱: ۵۳). البته او درعین حال مواردی مثل صبر و رضا

را در ردیف اعمال شمرده و آن‌ها را موجب کسب مقام معرفتی می‌کند (ابن عربی، ۱۳۹۱: ۵۳). از این رو می‌توان به این نتیجه رسید که در نظام اخلاقی ابن عربی، ملاک اخلاقی بودن اعمال، توجه به تبدیل‌ناپذیری عمل با ترخیص عافیت‌طلبانه و البته توجه به انطباق عمل با شریعت است.

مطابق نگاه ابن عربی «حرکت جهان از عدم به سمت وجود... حیی است ... از این روی در این جهان حرکتی جز حرکت حیی نیست» (ابن عربی، ۱۹۶۶: ۲۰۴-۲۰۳). این همه بدان معناست که انسان براساس فطرت و حبّ درونی خویش که با حرکت حیی و قواعد تکوینی جهان منطبق است، در پی کمال معرفتی و تزکیه اخلاقی بوده که این همان نقطه تلاقی و تساوق در مبانی «معرفتی-هنجاری» اخلاق در نگاه عرفانی است. اطلاع از جزئیات این مسیر با رجوع به اوامر الهی صورت می‌گیرد که این می‌تواند به معنای وابستگی معرفتی و هنجاری اخلاق به دین تلقی شود و البته با نظر به حکمت احکام دین که در قالب قوانین نظام طبیعت تجلی می‌یابد، نظریه اخلاقی عرفان به نظریه قانون طبیعی در اخلاق نزدیک‌تر خواهد بود.

در اخلاق‌شناسی عرفانی ابن عربی، انسان در عالی‌ترین مراحل کمالی خویش، به ولایت الهی متخلّق می‌شود. این تعالی در عین بهره‌مند کردن شخص سالک، به رشد و تربیت دیگران هم تسری یافته و از این رو اخلاق عرفانی با تردید در فردمحوری و صلح‌طلبی مفرط، به سمت اعتدال‌گرایی و اصلاح‌طلبی، که دو ممیزه انسان کامل است، می‌رسد. ابن عربی در فصّ عزیزیّه می‌نویسد: «ولی اسمی است که برای خدای متعال باقی بوده و اتصاف بندگان بدان با قید تخلّق و تحقق و تعلق میسر است» (ابن عربی، ۱۹۶۶: ۱۳۶). خوارزمی در شرح این عبارت می‌گوید: «پس ولی آن است که فانی باشد از صفات و اخلاق خویش و و متخلّق بود به اخلاق الهی» (خوارزمی، ۱۳۷۹: ۶۷۸). در این مرام، خلافت معنویه به این معناست که عده‌ای صاحب مقام الهیه باشند ولی مأموریت چهارم را که من الحق الی الخلق است نداشته باشند (حسن‌زاده، ۱۳۸۴: ۴۱۳). درحقیقت میان اولیائی که عهده‌دار رسالت‌اند با آن گروه از اولیا که مأموریت پیامبرانه در قبال بندگان ندارند، تفاوت وجود دارد و البته این تفاوت به معنای معاف بودن ولی غیر نبی از امر اجتماع نیست.

پیش‌تر از عمومیت و اطلاق قواعد اخلاقی سخن گفته و اخلاق عرفانی را واجد این دو وصف دانستیم. باید توجه داشت که عمومیت و اطلاق با رهاکردن پیامد همراه‌اند (Wong, 2006: XII).

چرا که فرد پیامدگرا به سبب محوری که برای آثار عمل خود در نظر می‌گیرد، از انجام وظیفه به نحو مطلق و در قبال عموم، سرباز می‌زند.

اکنون اگر مطابق تقریر نسبی‌گرایانه از اخلاق، عقلانی بودن یا نبودن را نسبی بینگاریم (Harman, 1996: 48)، در نقطه مقابل این رأی قابل پذیرش‌تر خواهد بود که شماری از حقایق اخلاقی هم وجود دارد که هر عاقلی بدان ملتزم است (Harman, 1996: 49). البته در نگاهی جامع‌تر، راهی فراگیر برای پوشش دادن به تنوع و اشتراک در اخلاق وجود دارد که جست‌وجوی مشترکات در دل تنوعات، با روش تعامل اخلاق‌مدارانه است (Kellenberger, 2001, 204). درک نکته اخیر همان شاکله ذهنی مطلوب در تصدیق مزایای اخلاق عرفانی است.

اکنون با یادآوری آرای ابن عربی می‌توان به این نتیجه رسید که حرکت حبی مظاهر به سمت اصل خویش، که منطبق با فطرت آنان می‌باشد، همان مخرج مشترک انسان‌ها در تصدیق معارف اخلاقی است. این تصدیق معرفت‌شناختی مشترک، با تبعیت از بایسته‌های هنجاری منطبق با فطرت - که در لسان شریعت تعین یافته است - همراه خواهد بود. البته اندیشه عرفانی در مقایسه با سایر تفاسیر دینی و غیردینی اخلاق، از این مزیت نسبی برخوردار است که همه مظاهر را جلوه‌هایی دارای مراتب و وابسته به وجود حقیقی می‌داند. از این‌رو اندیشه عرفانی با گذار از طرد افراطی و صلح مفرط، به اصلاح و اعتدال در مزاج فردی و نظام جمعی متمایل است. با درونی دانستن این کمال و مشاهده فایده در ذات آن، تقریر عرفانی از اخلاق از پذیرش و بلکه انطباق با رویکرد هنجاری موسوم به فضیلت‌گرایی استقبال خواهد کرد.

نتیجه:

از تأمل در مکتب عرفان نظری جهان اسلام می‌توان به این نتیجه رسید که برخلاف تلقی ناتمام از مبانی نظری عرفان به صورت عام و اخلاق عرفانی به صورت خاص؛ اولاً. این مکتب از حیث معرفتی دارای مبنایی عینی‌گرایانه بوده و از این‌رو راه را به روی قبول نسبی‌گرایی معرفتی در اخلاق مسدود می‌سازد. در این نگاه، ابنای بشر با رجوع به تصدیقات و تمایلات مشترک و فطری، امکان تشخیص امور ملائم یا منافر با هستی و آگاهی خویش را خواهند یافت.

ثانیاً. عارف به حقیقت هنجاری واحد، که همان متن شریعت است، متکی بوده و درعین حال با نظر به مراتب تجلیات، به اصلاح (و نه لزوماً با هر شرایطی به صلح) می‌اندیشد. راهی را که او برای اصلاح طی می‌کند البته از مسیر تربیت متعلمان، آن هم با لسان لین و ملایم که با ارجاع به تجارب درونی همراه است، صورت می‌گیرد.

درمجموع به نظر می‌رسد که ممکن است رویکرد زبانی عارف به تعلیم متعلمان و صبوری او در حصول تجربه درونی در همراهان، در قرائتی شتابزده با قبول نسبیّت معرفتی و گزینش بهترین پیامد هنجاری یکی انگاشته شود. اما سنت عرفانی ابن عربی با زبانی روشن به خواننده می‌گوید که راه اعتلای اخلاقی از دهلیز معرفت به فضیلت نهایی حیات و تلاش برای ارتقای وجودی خود و دیگری در اتصاف به آن فضیلت- که همان وحدت مظاهر با اصل وجود است- سپری خواهد شد.

پی‌نوشت‌ها:

۱. ابن عربی می‌گوید:

قنعتُ بما قد جائني في بداية/ أيقنُ بالتكليم من كان ذا عشق (ابن عربی، ۱۴۱۶ق: ۲۱۵).

۲. در دیوان/ ابن عربی است:

فلستُ اعرفه الا مشاهدة/ و لستُ أشهده حسا و معقولا

و ليس يدرک ذو عقل و ذو بصر/ ما ليس يدرک موصولا و مفصولا (ابن عربی، ۱۴۱۶ق: ۲۲۱).

۳. ابن عربی می‌نویسد: «أَنَّ الْمُجْتَهِدَ الْمُصِيبَ لِحُكْمِ اللَّهِ... لَهُ أَجْرَانِ وَ الْمَخْطِئُ لِهَذَا الْحُكْمِ الْمَعِينُ لَهُ أَجْرٌ» (ابن عربی، ۱۹۶۶: ۱۵۶).

۴. عبارت ابن عربی در این باب چنین است: «و أما حكمة إلقائه في التابوت و رميه في اليم: فالتابوت ناسوته و اليم ما حصل له من العلم بواسطة هذا الجسم مما أعطته القوة النظرية الفكرية و القوى الحسية و الخيالية التي لا يكون شيء منها و لا من أمثالها لهذه النفس الانسانية إلا بوجود هذا الجسم العنصري» (ابن عربی، ۱۹۷۰: ۱۹۸).

۵. می‌توان دو تعبیر عموماً و مطلقاً را با توجه به معانی آن‌ها در علم اصول در نظر گرفت. مطابق این اصطلاح‌شناسی، تعبیر نخست برای بیان فراگیری حکم نسبت به افراد مختلف استعمال می‌شود و تعبیر دوم حاکی از فراگیری حکم نسبت به شرایط مختلف است. رک: خراسانی، شیخ محمد

- کاظم، (۱۴۲۷)، *کفایه الاصول*، تحقیق شیخ عباس‌علی زارعی سبزواری، قم، موسسه النشر الاسلامی، ج ۲، ص ۱۳۷ و ص ۲۰۱.
۶. به بیان ابن عربی:
- لا بارک الرحمن فیهم إنهم / قد بدلوا فرقانه تبديلا
- لا نص اجلی من نصوص کتابه / قد رتلته رسله ترتیلا (ابن عربی، ۱۴۱۶: ۲۱۸).

کتاب‌نامه:

- ابن عربی، محیی الدین. (۱۴۱۶ق)، *دیوان ابن عربی*، شرحه: احمد حسن بسج، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- —————. (۲۰۱۱)، *الفتوحات المکیه*، تصحیح احمد شمس‌الدین، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- —————. (۱۹۶۶)، *فصوص الحکم، التعليقات: ابوالعلاء عفیفی*، بیروت: دار الکتاب العربی.
- —————. (۱۳۹۱)، *مواقع النجوم*، تصحیح محمد خواجوی، تهران: مولی.
- آشتیانی، سید جلال‌الدین. (۱۳۸۰)، *شرح مقدمه قیصری بر فصوص الحکم*، چاپ پنجم، قم: بوستان کتاب.
- پارسا، خواجه محمد. (۱۳۶۶)، *شرح فصوص الحکم*، تصحیح جلیل مسگرنژاد، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- جندی، مویدالدین. (۱۳۶۱)، *شرح فصوص الحکم*، تصحیح جلال‌الدین آشتیانی، مشهد: دانشگاه مشهد.
- جواد، محسن و علیرضا معظمی گودرزی. (۱۳۸۶)، «شهود عرفانی و ارزش معرفت‌شناختی آن»، *اندیشه دینی*، ۲۵، زمستان ۱۱۶-۹۱.
- حسن زاده آملی، حسن. (۱۳۸۴)، *ممد الهمم فی شرح فصوص الحکم*، چاپ دوم، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- خوارزمی. (۱۳۷۹) *شرح فصوص الحکم*، تحقیق حسن‌زاده آملی، چاپ دوم، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.

- رکن‌الدین شیرازی. (۱۳۵۹)، *شرح فصوص الحکم*، به اهتمام رجبعلی مظلومی، دانشگاه تهران و دانشگاه مک‌گیل.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۹۲)، *زبان شعر در نثر صوفیه*، چاپ چهارم، تهران: سخن.
- فاضلی، سید احمد. (پاییز ۱۳۸۵)، «نظام‌واره تجلی در مکتب عرفانی ابن عربی»، پژوهش‌های فلسفی کلامی، شماره ۲۹، ۱۸۶-۱۶۳.
- فناری، ابن حمزه. (۱۴۱۶)، *مصباح الانس*، تصحیح محمد خواجوی، تهران: مولی.
- قنوی، صدرالدین. (۱۳۷۱)، *فکوک*، تصحیح محمد خواجوی، تهران: مولی.
- کاکایی، قاسم و عباس احمدی سعدی. (زمستان ۱۳۸۷)، «ماهیت مکاشفه عرفانی از دیدگاه صدر المتالیهین»، *اندیشه نوین دینی*، شماره ۱۵، ۶۶-۴۳.
- لاریجانی، صادق و مصطفی عزیزی علویجه. (۱۳۸۹)، «تبیین معرفت نفس از دیدگاه ابن عربی»، *پژوهش‌های فلسفی کلامی*، شماره ۴۵ و ۴۶، ۳۵-۵.
- مسائلی، احمد و احمد عابدی. (۱۳۹۲)، «نظریه تفسیری ابن عربی»، *اندیشه دینی*، شماره ۴۸، ۱۱۰-۸۷.

- یاسپرس، کارل. (۱۳۸۸)، *فلوطين*، ترجمه محمدحسن لطفی، چاپ دوم، تهران: خوارزمی.
- Armstrong, Walter Sinnott, (2006), *Moral Skepticisms*, Oxford.
- Harman, Gilbert & Thomson, Judith Jarvis, (1996), *Moral Relativism & Moral Objectivity*, Blackwell.
- Kellenberger, James, (2001), *Moral relativism, moral diversity, and human relationships*, The Pennsylvania State University.
- Wong, David, (2006), *Natural Moralities; A Defense of Pluralistic Relativism*, Oxford University Press.